

اقتباس از مجله هایون
جلد ۲۶ نمبر (۱)

ترجمه جناب سرور خان گویا



رفع يك غلطی تاریخی

سلطان محمود غزنوی و حکیم ابوعلی سینا

(۲)

همچنین این داستان که ابن سینا محض بدیدن نبض یکی از اقارب شمس المعالی امیر قابوس را، از بیماری، عشق او را دریافته بود و نیز ملاقات حکیم ابن سینا با امیر قابوس و شناختن امیر او را با نوازش های فراوانی که گویند در حق او بجا آورده است تماماً ناشی از جعل یابی و ساخته کاری نظامی عروضی و محمد خاوند شاه است غالباً این هر دو اساس مذکور در فوق را از محور خود شیخ فرا گرفته اند چه شیخ در کتاب معروف خود قانون اثر اینگونه امراض را تشخیص و صحبت میکند. از مطالب فوق صریح ثابت میشود که شیخ به جر جان محض از برای ملاقات امیر قابوس رفته و از اینجا بدون نیل مرام بازگشته چه قبل از رسیدن شیخ به جر جان امیر قابوس بدست قشون باغی خود دستگیر و بقتل رسید.

اگرچه فرمان روای اصفهان علاءالدوله دیلمی پسر عم مجدالدوله بارها تاج الدوله را مغلوب و حتی همدان را هم تسخیر نمود ولی خطاب شهنشاهی دادن

و شیخ را وزیر او پنداشتن چنانکه نظامی عروضی می نویسد از همان خطاهای فاحشی است که به هیچگونه قابل عفو و اغماض نیست چه خطای مذکور تمام وقائع مسامه تاریخی را منقلب و دگرگون می نماید شبهه نیست که بوعلی سینا دو مرتبه به رتبه وزارت مجد الدوله دیلمی رسیده ولی هیچگاه بوزارت علاء الدوله ارتقا نجسته صرف این قدر میتوان گفت که بعد از انتقال شمس الدوله و آغاز عهد ناج الدوله علاء الدوله همداً ترا فتح نمود و درین وقت شیخ بدر بار حکمران مؤخر الذکر حاضر آمده و بقیه عمر را در آنجا بسر برد، علاء الدوله هم قدر دانی زیادی از وی مینموده و همیشه مورد مراحم و الطاف او واقع می شده ازینجاست که شیخ در ظل حمایت ابن پادشاه « رساله حکمت الهی » را تألیف و باسم علاء الدوله معنون نمود،

بر علاوه بودن شیخ و ابوریحان بیرونی بدر بار مامون ابن مامون در یک وقت و باز رسیدن مکتوب از غزنی و مسافرت و پراگنده شدن آنها محال و اثبات این مطلب نیز از روی تاریخ غیر ممکن می نماید ادیب معروف الهانی ایدور دستخاؤ در دیباچه کتاب بیرونی « أظهر البقیه » حقیقتاً این واقعه را به منتهای وضاحت شرح داده می نویسد؛ و قتیکه ارتداد افسانه را بر محک تاریخی عیار گیریم معلوم خواهد شد که این داستان از ابتدا باطل و خالی از حقیقت است چه از روی وقائع مثبتة تاریخی معلوم می شود که ابوریحان و ابوالخیر از خوارزم در سنه ۴۰۷ هجری بغزنین رفته اند و نظامی عروضی می نویسد که حکیم بوعلی سینا و ابوسهیل مسیحی (۱) قبلی از سنه ۴۰۳ هجری از خوارزم خارج شده اند

(۱) درین مقاله چند جا ابوسهیل نوشته آمده ولی اصلاً اسم او ابوسهل است و شاید ابن غلطی ناشی از اشتباه نسخ بوده باشد رجوع شود بعون الانباء ابن ابی اصیبه تاریخ الحکماء ففطی قاموس الاعلام شمس الدین سامی مقدمه منطق المشرقین .

بر علاوه شیخ بوعلی سینا (بقول نظامی عروضی) به جرجان رفته وزیر شمس المعالی امیر قابوس مقرر گردید.

وفات امیر قابوس در ۴۰۳ هجری است درین داستان نظامی عروضی بنا بر رعایه که شاید ملحوظ او بوده دو واقعه جدا گانه را از بی اعتنائی بهم در آمیخته است (سخاؤ) در ضمن نگارشات خود می نگارد که الیرونی علت حمله سلطان را بر خوارزم و سلب استقلال و ضمیمه ساختن سلطان آنحدود را بر قلمرو خویش و غائله فتنه خوارزم که در نتیجه به قتل مامون ابن مامون منجر و پس از قتل او خاتمه یافت بطوری که خود در آن واقعه حاضر و شاهد بوده بتفصیل می نویسد بر علاوه قتل حسرت ناک مامون سبب شد که سلطان محمود برای تجاوز و دست درازی به خوارزم بهانه بدست آورد چنانچه برای انتقام خون مامون ابن مامون به منتهای عجله به خوارزم شتافت و آتش بغاوت را فرو نشاند و در موسم بهار ۴۰۴ هجری عنان حکومت خوارزم را بدست آورد و آن کشور را ضمیمه قلمرو سلطانی خود نمود و هم درین وقت عده شورشیان و اشرار را بکفر گردانید و شان رسانده التون ناس سپه سالار خود را واپس آنجا مقرر نمود و در موسم بهار همان سال به افغانستان باز آمد و غنایم و اسرای بسیاری با خود آورد بعد ها همین اسرا بدسته قشون سلطانی داخل و در رکاب او بهندوستان هجوم بردند در زمره این اسرا افرادی از خانواده شاهی نیز بودند که آنها را سلطان به حصارهای مختلف محبوس نمود غالباً در همین سفر ابونصر، ابوریحان و ابوالخیر ملتزم رکاب سلطان بغزنه آمدند اگر در تاریخ اسلام بنظر غور مطالعه رود بطور صریح معلوم می شود که شیخ بوعلی سینا را با ابوریحان بیرونی هیچگاه اتفاق ملاقات نیفتاده زیرا شیخ ابوعلی سینا در تاریخچه

زندگی خود می نویسد که وی در حیات علی ابن مامون از خوارزم بیرون برآمده بییهقی مؤرخ مشهور آن عهد چنین مینویسد: البیرونی بدربار مامون ابن مامون که جانشین علی ابن مامون بود از سنه ۴۰۰ هجری تا ۴۰۷ که تماماً ۷ سال میشود حضور داشت و بعد از قتل مامون ابن مامون در ۴۰۸ با سلطان محمود بغزنه آمد ولی از تبادل افکار و مراوده خطوط در بین شیخ و ابوریحان بیرونی در هنگامی که شیخ در بخارا بود ابدانکار نمی شود.

درینجا بدو نکته مهم و قابل دقت بر میخوریم که ازان مسامحه یا اگر راست گوئیم کذب خاوندشاه آشکار میگردد یکی آنکه میگوید کاشتگان سلطان بعلتی که شیخ درزی فقها بوده او را نمی شناخت اما باید ملتفت گشت که در هنگامی که این لباس را از بر کشیده و مدتی بحیثیت و اعتبار می زیسته چنانکه بهمدان رفته و دوبار بوزارت شمس الدوله ارتقا جست و باز از انجا باصفهان آمد و بدربار علاءالدوله ابن کاکویه حاضر و سمت مشیری او دریافت چگونه کاشتگان سلطان از او و احوال او سراغ لیاقتند و هرگاه سلطان بواسطه کاشتگان خود از وجود وی و یا بقول محمد خاوندشاه بعلت سوء عقیده بگیرد و گرفتار اصرار میداشت پس چرا فرمائی بنام فرمان روایان آن عهد صادر نکرد تا آنان که تاب قوه بازوی سلطانی را نداشتند بطور فرمان روای خوارزم عمل میکردند.

درینجا بواقعه دیگری هم بر میخوریم که قابل دقت بوده تفصیل این اجمال آنکه سلطان غزنه در آخرین سال سلطنت خود (۴۲۰) نهضت فرمای (ری) گردید. محمد خاوندشاه می نگارد که سلطان از ضعف خاندان دیلمه استفاده کرده و میخواست مملکت را از مجدالدوله بازستانده به پسر خود مسعود بسپارد و حکمرانی خراسان و غزنی و سائر بلاد

هند را به پسر دیگر خود محمد حواله کند، درینجا محمد خاوندشاه میگوید سلطان محمود در همین موقع ممالک عراق و عجم و اصفهان را نیز تاخت و تاز نمود حال آنکه از روی حقایق مسلمة تاریخی حکیم ابن سینا درین وقت در عراق بوده زیرا شیخ در ۴۲۸ هجری ترک حیات گفته چنانچه سیرت نگاران او متفق اند که شیخ در اواخر حیات خود ۱۵ یا ۱۶ سال در خدمت علاءالدوله پسر برده پس اگر سلطان محمود حقیقۃ میخواست که شیخ را گرفتار سازد این مطلب بسیار بسهولت صورت میگرفت ولی ظاهر است که سلطان محمود اینچنین يك خواهشی نه نموده چه از شرحی که نگاشتیم قول محمد خاوندشاه واضحاً تردیدی شود.

اما این سؤال باقی میباشد که در صورتیکه محمد خاوندشاه از خدمات سلطان محمود نسبت به اسلام به الفاظ بسیار مجلل و پر هیمنه تعبیر نموده باز چگونه بر وی نهمت بسته و چرا روایتی خلاف واقع بر علیه او می نویسند؟ جوابش را برین نهج میتوان گفت که چون محمد خاوندشاه را شوق و قانع نگاری بهمیجان آورده رطب و یابس را بدون اذیت و تحقیر در دست بند داشته است و شاهد ما در انبات این سخن ضمیمه روضة الصفا و مناقب و دستاویز هائی است که در همین کتاب جا بجا مذکور گشته از جمله عهد و پیمان خواجه نظام الملک است که به قول محمد خاوندشاه با حسن ابن صباح و عمر خیام در ایام تحصیل با هم بسته بودند همچنین واقعه سلطان محمود و حکیم ابن سینا تماماً ساخته کی و عاری از حقیقت است چرا که مورخین عرب از قبیل علامه ابن خلدون القفطی ابن ابی اصبیعه، العتبی و غیره درین واقعه بکلی خاموش مانده است حتی بیهقی هم در تاریخ مسعودی خود ازین قضیه ذکری نکرده است مورخین فی تنبیع بسبب اینگونه

لغزشها و روایتهای ضعیف خود بدانام اند چنانچه مصنف این داستان بی معنی نیز ازین قبیل است همانا علت اینگونه روایتهائی ضعیف اختلاف مشرب است درین عقیده سلطان و مؤرخ بنا برین ممکن است که محمد خاوندشاه و سائرین این روایتهای دور از صحت را از روی تعصب بسططان بسته باشند ، نظامی عنوضی تنها اینقدر می نویسد که سلطان غزنه علما و حکما را حکم احضار بدو بار خود نمود اما پیش ازین چیزی نسبت بسططان نمی نویسد .

ولی محمد خاوندشاه درین زمینه شرح و بسطی داده می نویسد : که سلطان میخواست شیخ را بدست آورده و به علت سوء عقیده او توبیخ نماید اما مؤلف نامه دانشوران (که در عهد ناصرالدین شاه قاجار تالیف شده) صریحاً مینگارد که سلطان محمود شیخ را بعلت سوء عقیده او میخواست بقتل برساند ، به بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا .
انتها



کذب :

دروغ گفتن در قطار بدترین اعمال میگردند و مطالعات فریبی (بولتر)



رتال جامع علوم انسانی

تفکر :

شرافت ما مربوط بفکر است پس باید خوب فکر کرد ، زیرا اساس اخلاق همین است (پاسکال)



احتیاج :

احتیاج مادر ایجاد است . (سولی بزودم)